Journal of Fiqh and Usul

فصلنامه علمی فقه و اصول (مطالعات اسلامی سابق)

سال ۵۴ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۲۸ - بهار ۱۴۰۱، ص ۱۱ - ۲۷
HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸
شاپا الکترونیکی ۳۸۹۲-۲۵۳۸



تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۱۵ تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۰۸/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۲۰
نوع مقاله: پژوهشی
DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2020.89041

# اقرار سفیه در دعاوی کیفری: نقدی بر مادۀ ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی

**دکتر روح الله اکرمی**
دانشیار دانشگاه قم
Emil:r.akrami@qom.ac.ir

## چکیده

شخص سفیه به‌سبب نقصان عقلانی در تصرف مالی فاقد اهلیت است و اعمال وی در این زمینه نافذ نیست. در این راستا اقرار سفیه به‌عنوان اخبار علیه شخص در صورتی‌که آثار مالی به‌دنبال داشته باشد، اصولاً نباید معتبر باشد. در پرونده‌ای کیفری، اقرار ممکن است راجع به دعوای زیان ناشی از جرم صورت گیرد که درصورتی‌که متضمن تدارک مالی باشد در بطلان آن تردید نیست، اما اگر اقرار در چهارچوب جنبۀ عمومیِ جرم باشد، قانونگذار مجازات اسلامی در مادۀ ۱۷۰ آن را نافذ دانسته است. در تحقیق حاضر با روش تحلیلی‌توصیفی، مکتوبات فقه امامیه بررسی و این نتیجه حاصل شده است که در خصوص مجازات‌های مالی نظیر دیه و جزای نقدی، اقرار سفیه معتبر نیست و نمی‌توان آن را بعداً نیز تنفیذ کرد. اقرار راجع به ضمانت اجراهای کیفریِ غیرمالی اثرگذار است، هرچند موضوعِ جرم، حقوقِ مالیِ اشخاص باشد. افزون بر آن اقرار سفیه نسبت به ضمان مالی ناشی از جرم، اعم از آنکه متعلق آن دین یا عین معینی باشد، معتبر نیست و نه‌تنها توسط اولیای او تنفیذشدنی نیست، بلکه با زوال حجر نیز نفوذ نمی‌یابد.

**واژگان کلیدی:** اقرار سفیه، مجازات مالی، اثبات دعوا، دعوای کیفری، فقه امامیه.

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/ Vol. 54, No. 1: Issue 128, Spring 2022, p.11-27

Online ISSN: 2538-3892 Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 06-10-2020 Revise Date: 24-10-2020 Accept Date: 10-12-2020

DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v53i4.86677 Article type: Original Research

# The Imbecile's Confession in Criminal Actions: a Criticism of Article 170 of the Islamic Penal Code

**Ruhollah Akrami**

Ph.D. Associate Professor, University of Qom

**Email:**r.akrami@qom.ac.ir

**Abstract**

The imbecile, due to the intellectual deficiency, lacks capacity to do financial acts and his acts are inoperative in this regard. Consequently, the imbecile's confession in the sense of a declaration against oneself should not be valid principally in case it has financial implications. In a criminal case, confession may be made about a claim for damages resulting from a crime which would be evidently invalid if involving financial compensation; however, if confession is in the context of the public aspect of a crime, the Islamic Penal Code legislator has declared it operative in article 170 of the Code. In the present research, the Imamia jurisprudential sources have been studied through a descriptive-analytical method and it has been concluded that as far as financial punishmentS such as blood money and fines are concerned, the imbecile's confession is not operative, neither may it be made operative subsequently. Confession about non-financial penal sanctions is operative, though the subject of crime may be the others' financial rights. Additionally, the imbecile's confession with regard to the financial liability of a crime, whether its subject is a debt or a specified object is not valid and not only it cannot be made operative by his guardians but it won't become operative in case incapacity declines.

**Keywords:** The Imbecile's Confession, Financial Punishment, Substantiate a Claim, Criminal Action, Imamia Jurisprudence

## مقدمه

اقرار به‌عنوان اِخباری که موجب التزام مقرّ به آثار حقوقی ناشی از آن، که به ضرر او است می‌شود، همانند سایر اعمال حقوقی مستلزم اجتماع شرایطی است تا معتبر شناخته شود. چنانچه اقرار متضمن آثار مالی باشد، اعتبار آن منوط به رشد مقرّ است، ازاین‌رو اگر مقرّ سفیه باشد، اقرار وی در این زمینه نافذ نیست و فقها در این خصوص اتفاق‌نظر دارند (صاحب‌جواهر، ۱۰۶/۳۵)؛ چراکه سفیه در امور مالی ضعف عقلانی دارد.

در این راستا قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در مادهٔ ۱۷۰ برای نخستین‌بار حکم اقرار سفیه را در دعوای کیفری وضع کرد و در این خصوص با تفکیک جنبهٔ کیفری از ضمان مالیِ ناشی از جرم مقرر داشت: «اقرار شخص سفیه که حکم حجر او صادر شده است،... نسبت به امور کیفری نافذ است، اما نسبت به ضمان مالیِ ناشی از جرم، معتبر نیست.»

مسئلهٔ اصلی تحقیق حاضر آن است که چنانچه جرم علیه حقوق مالی باشد یا مجازاتی که برای مقرّ به دنبال دارد، صبغهٔ مالی داشته باشد، آیا می‌توان اقرار سفیه را در خصوص این موارد نیز معتبر دانست؟ در کنار این مسئلهٔ اصلی، برخی سؤالات فرعی نیز که ممکن است در مقام تحلیل مقررهٔ مزبور به ذهن متبادر شود، مطرح‌شدنی است؛ نظیر اینکه مقنن عدم اعتبار اقرار سفیه در ضمان مالی را بر صدور حکم حجر تعلیق کرده است، آیا حکم مزبور جنبهٔ اعلامی دارد و می‌تواند دربارهٔ محکومیت‌های کیفریِ گذشته که مبتنی بر اقرار اصدار یافته است، تأثیرگذار باشد؟ در جایی که جرمِ متعلقِ اقرار، مستوجب دیه است، چنانچه قائل شویم اقرار سفیه نتواند آن را اثبات کند، تکلیف مجنی‌علیه چیست؟ آیا حق او باید در راستای امتنانی که برای سفیه پذیرفته‌ایم، تضییع شود یا می‌توان ضمان را برعهدهٔ بیت‌المال متعین دانست؟ قانون‌گذار بیان کرده است که اقرار سفیه دربارهٔ امور کیفری، برخلاف ضمان مالی نافذ است. آیا منظور مقنن آن است که با اذن اولیای سفیه یا خروج از حجر، اقرار وی در ضمان مالی تنفیذشدنی است یا اینکه حکم این اقرار بطلان است؟ پیش‌فرض‌های تحقیق آن است که ماهیت حجر ناشی از سفه اقتضا دارد که اقرار سفیه نتواند موجب تجویز اخذ مال از وی شود؛ هرچند این مال در قالب مجازات مطمح‌نظر قرار گیرد، ولی مجرد اینکه جرم علیه اموال و مالکیت باشد، سفه در تحقق جرم و به‌تبع اقرار به آن خللی وارد نمی‌کند. بی‌اعتباریِ اقرار سفیه در جنبه‌های مالیِ دعوای کیفری، مستلزم حکم حجری است که جنبهٔ اعلامی دارد و چنین اقراری چون از اساس باطل است، قابل تنفیذ نیست. در جایی که متعلق اقرار، جنایت موجب دیه است، به نظر می‌رسد باید بر ضمان بیت‌المال حکم داد.

در زمینهٔ مسائل مزبور تاکنون هیچ‌گونه تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. فقها در آثار عام خود ضمن مبحث سفه در کتاب حجر یا اقرار در کتاب قصاص یا در برخی استفتائات به پاره‌ای از ابعاد موضوع پرداخته‌اند؛ لکن در این نوشتار تلاش شده است تا بر اساس منابع فقهی که مصدر تقنین در کشور است،

مباحث تجزیه و تحلیل شوند.

## ۱. مفهوم‌شناسی فقهی‌حقوقی سفه و عدم رشد

### ۱. ۱. مفهوم سفه و عدم رشد

سفه نقطهٔ مقابل رشد است و از باب «تعرف الاشیاء بأضدادها» ابتدا باید معنای رشد را در نظر گرفت. رشد و مشتقات آن در لغت به‌معنای صلاح، هدایت و استقامت در مسیر حق توأم با پایداری ترجمه شده است (مرتضی زبیدی، ۴۵۳/۴؛ مقری، ۲۲۷/۲). رشد عرفاً عبارت است از ملکه‌ای نفسانی که شخص را به ادارهٔ خردمندانهٔ اموالش سوق داده و از تباه‌کردن و مصرف آن‌ها در امور غیرعقلایی باز می‌دارد (شهید ثانی، الروضة البهية، ۱۴۸/۴). ازاین‌رو منظور از سفه حالت ثابت عقلانیِ کسی است که شخص را به تضییع اموال و مصرف‌نکردن عقلاییِ آن‌ها دلالت می‌کند (حسینی عاملی، ۱۲۹/۱۶) که اختصاص به امور مالی دارد (فاضل لنکرانی، ۳۱۰) و ربطی به امور غیرمالی و به‌ویژه امور کیفریِ فاقد صبغهٔ مالی ندارد.

### ۱. ۲. سفه و رشد در قانون مجازات اسلامی

قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ برای نخستین‌بار موضوع رشد را وارد قلمروِ مقررات موضوعهٔ کیفری کرد. مادهٔ ۹۱ این قانون با اشاره به شرط رشد، اشعار داشته است: «در جرایم موجب حد یا قصاص، هرگاه افراد بالغ کمتر از هجده سال، ماهیت جرمِ انجام‌شده و یا حرمت آن‌را درک نکنند و یا در رشد و کمال عقل آنان شبهه وجود داشته باشد، حسب مورد باتوجه‌به سن آن‌ها به مجازات‌های پیش‌بینی‌شده در این فصل محکوم می‌شوند.» در این ماده، مقنن شبههٔ در رشد و کمال عقل را موجب تبدیل حد یا قصاص به تعزیر می‌داند. ازنظر فقهی کمال عقل گاه برای بیان دو شرط عقل و بلوغ (محقق حلی، ۲۰۰/۴) و گاه صرفاً برای اشاره به شرط عقل (ابن‌زهره، ۴۰۳) به کار می‌رود. چنین استعمالی در ابواب عبادی و مدنی نیز مشهود است (طوسی، الاقتصاد، ۲۷۸؛ محقق حلی، ۱۵۶/۲). ازاین‌رو باید گفت به‌تبع مصادر فقهی، مقصود از کمال عقل در مادهٔ ۹۱ صرفاً عقل است و دلالتاً ارتباطی با شدت و ضعف عقلانیت ندارد؛ چراکه ازنظر فقهی برای عقل در امور کیفری مراتب مختلف تعیین نشده است که درجهٔ خاصی از آنکه متمایز از ماهیت شرط عقل در دیگر ابواب باشد، مدنظر قرار گرفته باشد. رشد در ماده نیز در معنای توانایی ادراک رفتار استعمال شده است نه آن که ناظر بر امور مالی و نقطهٔ مقابل سفه باشد و در تأیید آن، مفاد مادهٔ ۱۴۰ نیز که تحقق مسئولیت کیفری را صرفاً بر عقل، بلوغ و اختیار متوقف کرده است نیز وافی به مقصود است. استفاده از واژهٔ رشد در امور کیفری در میان قدما و متأخران تنها از سوی علامه حلی در تحریر الأحکام مشاهده می‌شود. ایشان دربارهٔ حد لواط ایقابی و مصرف مسکرات، ثبوت مجازات را مشروط به شرط رشد می‌دانند (۳۴۴/۵، ۳۳۰ و ۴۶۴). بیان مزبور در شرایطی است که قصاص و حد بدنی، ارتباطی با رشد مالی ندارد که نتوان افراد سفیه را مجازات کرد. همین امر سبب شده است که فقهای پس از علامه بر بدون دلیل‌بودن

چنین شرطی تصریح کنند (شهید ثانی، الروضة البهیة، ۶۶/۱۰؛ فاضل هندی، ۱۰۳/۱۱). تدقیق در عبارات علامه در تحریر به‌خوبی مؤید آن است که ایشان رشد را در معنای مصطلح خود به کار نبرده است، بلکه آن را برای اشاره به شرط عقل استفاده کرده است (علامه حلی، تحریر ألاحکام، ۱۶۴/۵). در هر صورت، رشد در معنای اصطلاحی خود در ثبوت امور کیفری شرط نیست و برخی از معاصران صریحاً بر همین مطلب فتوا داده‌اند (خمینی، تحریر الوسیلة، ۵۲۲/۲). ازاین‌رو باید رشدِ مطرح در مادهٔ ۹۱ را در معنای قدرت درک ماهیت رفتار و آثار مترتب بر آن دید. در تأیید این مطلب می‌توان از مفاد تبصرهٔ ماده نیز بهره گرفت که استعلام از پزشکی قانونی را از راه‌های تشخیص رشد و کمال عقل توسط دادگاه دانسته است، درحالی‌که کارشناسی پزشکی اصولاً برای احراز سلامت عقل و روان مفید فایده است و در احراز شرط رشد مالی که با قضاوت بر اساس ملاک‌های عرفی سنجیده می‌شود، طریقیتی ندارد. قرینهٔ دیگر بر این مطلب حکم مادهٔ بعد در خصوص دیه و خسارات مالی اطفال و نوجوانان است که قانونگذار برخلاف حدود و قصاص، در این زمینه رشد را به‌عنوان شرط معرفی نکرده است، درحالی‌که اگر بنا بود رشد اصطلاحی در ضمانت اجرای خاصی تأثیرگذار باشد، بدون تردید مصداق آن، همان دیه و سایر خسارات و ضمان مالی می‌بود که به‌رغم در مقام بیان‌بودن، نسبت به آن سکوت شده است.

برخی از حقوق‌دانان ظاهراً با تفسیر واژهٔ رشد موضوع مادهٔ ۹۱ در معنای قسیمِ سفه تلاش کرده‌اند سفه در همان مفهوم مدنی را مانع از تثبیت مسئولیت کیفری در جرایم موجب حد و قصاص بدانند (شیروی، ۱۰۹) و به‌تبع، اقرار سفیه در این جرایم را طبق مادهٔ ۱۷۰ معتبر ندانند؛ به بیان ایشان «جمع میان دو مادهٔ ۹۱ و ۱۷۰ این است که مادهٔ ۱۷۰ را در غیر مورد حد و قصاص و نیز دیات جاری بدانیم، در واقع آن را منحصر به تعزیرات بدانیم؛ مثلاً اگر فرد سفیه به خیانت در امانت اقرار کند، بر اساس مادهٔ ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۵ به شش ماه تا سه سال حبس محکوم می‌شود، ولی به ضمان مالی محکوم نمی‌شود. در مجموع مادهٔ ۹۱ مخصص مادهٔ ۱۷۰ است» (حاجی ده‌آبادی، ۳۱۷). ازاین‌رو «برای محکومیت شخصی به حد و قصاص، رشد شرط است؛ درنهایت در افراد هجده سال و بالاتر، رشد مفروض می‌باشد و در افراد بالغ کمتر از هجده سال احراز رشد لازم است و در صورت تردید، به تعزیر محکوم می‌شوند» (همان، ۳۱۶). نظریهٔ مزبور جای تأمل دارد؛ زیرا اولاً اساساً فقها در بحث از شرایط مسئولیت کیفری، به جز شرایطِ عام تکلیف نظیر بلوغ و عقل و اختیار، شرط علی‌حده‌ای به‌عنوان رشد را مورد شناسایی قرار نداده‌اند؛ ثانیاً حتی اگر همسو با برخی از معاصران بر لحاظ شرط مستقلی به‌عنوان رشد در مسئولیت کیفری ملتزم شویم، ماهیت این شرط متمایز از رشد مدنی است که مقابل سفه قرار می‌گیرد و کسی این دو را مرادف ندانسته است، چه اینکه رشد مزبور به‌معنای توانایی ادراک ماهیت و قبح رفتار ارتکابی و نتایج مترتب بر آن است. توجه به سخنان قائلان به این نگاه به‌خوبی این نکته را نشان می‌دهد (موسوی اردبیلی، ۱۹۹/۱؛ مؤسسهٔ آموزشی و

پژوهشی قضا، سؤالات ۲۹ و ۳۳۶). روشن است که تلقی مزبور از رشد که مدنظر قانونگذار در مادهٔ ۹۱ نیز قرار گرفته است، ارتباطی با رشد مدنی که ویژهٔ امور مالی است ندارد و نص مادهٔ ۱۷۰ قانون نیز که صراحتاً حکم را به ضمان مالی و نه امور کیفری تحدید کرده است، به‌وضوح گویای این استظهار است.

## ۲. اقتضای اصل: اعتبار یا عدم اعتبار اقرار نسبت به مسئلهٔ رشد و سفه

یکی از مسائل مهمی که باید بررسی کرد این است که اگر فردی اقرار به ارتکاب جرمی کند که دارای تبعاتِ واجد صبغهٔ مالی باشد، اصل اعتبار اقرار است، مگر سفه مقرّ ثابت شود یا اصل بر بی‌اعتباری اقرار است، مگر رشد وی ثابت شود؟

### ۲. ۱. بررسی موضوع از منظر فقه و حقوق مدنی

راجع به رویکرد فقه و به‌تبع آن حقوق مدنی باید گفت اطفال، محجور قلمداد می‌شوند، لکن مجرد بلوغ برای خروج از حجر نیز کافی نیست تا آنکه رشد نیز ثابت شود. خداوند متعال در قرآن کریم امر فرموده‌اند که یتیمان را امتحان کنید تا زمانی که به مرحلهٔ ازدواج برسند، در آن هنگام اگر رشدی در آن‌ها یافتید، اموالشان را به آن‌ها برگردانید.[۱] فقها با استناد به این آیهٔ شریفه معتقدند رفع حجر، مستلزم اجتماع دو شرطِ بلوغ و رشد است، هرچند برخی این دو شرط را به‌شکل مستقل در عرض هم (صاحب‌جواهر، ۱۹/۲۶) و عده‌ای آن‌ها را در طول هم (قمی، ۳۹۹/۴؛ فاضل لنکرانی، ۲۹۷) دانسته‌اند. بنا بر هریک از این برداشت‌ها تا زمانی که رشد به وجود نیاید، تصرفات مالی اشخاص و سپردن اموال به ایشان جایز نیست، حتی اگر به سن پیری برسند (طوسی، المبسوط، ۲۸۴/۲؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۲۰۵/۱۴).

در اینجا این سؤال مطرح است که آیا می‌توان بلوغ را اماره بر رشد شناخت و نتیجه گرفت افراد بالغ همه رشید محسوب می‌شوند، مگر آنکه دادگاه حکم بر حجر شخص به‌سبب سفه صادر کند. ازنظر حقوقی قانونگذار مدنی پیش از انقلاب در مادهٔ ۱۲۱۰، سن هجده سال را به‌عنوان امارهٔ رشد تعیین کرد. در سال ۱۳٦۱ همسو با قول شاذی در فقه (ایروانی، ۱۰۷/۱؛ مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، سؤال ۵۸۹۱) سن بلوغ را اماره‌ای هرچند قابل رد بر رشد قلمداد کرد، لکن در تبصرهٔ ۲ الحاقی به ماده، سپردن اموال را علاوه بر بلوغ به اثبات رشد موکول کرد. متن اصلاحی ماده به‌نحوی متضمن لحاظ سن بلوغ در قالب ملاکی نوعی است که ازنظر شرعی توجیهی نداشت. در چنین شرایطی با الحاق تبصره، معیار شخصیِ احراز رشد که مختار قریب به اتفاق فقها است نیز به قانون وارد شده است، درحالی‌که فی‌نفسه معارض اصلاحات صدر ماده بود. همین دوگانگی موجب تشتت در رویهٔ قضایی و نهایتاً صدور رأی وحدت رویهٔ شماره ۳۰ در سال ۱۳٦٤ از

---

۱.«وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (نساء: ۶). گفتنی است اینکه اختبار و امتحان احراز رشد چه زمانی صورت می‌گیرد، هرچند مشهور فقها آن را به مرحلهٔ قبل از بلوغ منصرف دانسته‌اند و حتی در این زمینه ادعای اجماع نیز شده است، لکن تحویل اموال باید پس از بلوغ صورت گیرد (حسینی عاملی، ٥٩/١٦تا٥٥).

سوی هیئت عمومی دیوان عالی شد که جواز تصرفات مالی افراد را مستلزم اثبات رشد ایشان دانست، هرچند بالغ شده باشند. در واقع احتیاط مقنن در حفظ استثنای موضوع تبصره که منصوصِ قرآن بود را به کلیت ماده تعمیم داد و بدعتی جدید در تفسیر رشد ایجاد کرد که درنتیجۀ آن باید قلمروِ رشد را به کیفیتی که در صدر ماده منعکس شده است به امور غیرمالی منصرف کرد. نتیجۀ تغییرات قانونی و رأی وحدت رویۀ مزبور آن است که افراد حق هیچ‌گونه تصرف مالی ندارند، مگر آنکه پس از بلوغ حکم احراز رشد آن‌ها صادر شود.

رویۀ قضایی برای احتراز از توالی فاسد چنین وضعیتی به‌استناد مادۀ واحدۀ قانون راجع به رشد متعاملین مصوب ۱۳۱۳ در عمل، قائل به تفصیل شده است؛ به این معنا که افرادی را که به سن هجده سال تمام شمسی رسیده‌اند را رشید محسوب کرده است، ولی برای بالغان کمتر از هجده سال فرض را بر عدم رشد گذاشته مگر رشد آن‌ها قبل از اقدام حقوقی در دادگاه ثابت شده باشد (صفایی، ۱۳۰). به نظر می‌رسد هر دو سوی این تفصیل توجیه‌بردار نیست؛ زیرا هرچند برخی مادۀ واحدۀ موضوع بحث را معتبر می‌دانند (شهیدی، ۲٤۷/۱)، اما در واقع امروزه مفاد ماده نسبت به امارۀ رشد برای بالغان بالای هجده سال به‌سبب همسویی با مفهوم مادۀ ۱۲۰۹ قانون مدنی که در سال ۱۳۷۰ نسخ شد (کاتوزیان، حقوق مدنی: قواعد عمومی قراردادها، ۳۱/۲؛ صفایی و قاسم‌زاده، ۲٤۲) و نیز تفسیر الزامی هیئت عمومی دیوان ناظر بر مادۀ ۱۲۱۰، استنادشدنی نیست و از طرف دیگر حکم مادۀ واحده مبنی بر امارۀ عدم رشد نسبت به بالغان زیر هجده سال نیز به این اعتبار که تکرار منطوق مادۀ ۱۲۰۹ می‌باشد که نسخ شده است، نمی‌تواند معتبر باشد، به‌ویژه آنکه ظهور مادۀ واحده در تأسیسی‌بودن حکمِ احراز رشد بالغ زیر هجده سال است که مبنای شرعی ندارد.

درهرصورت حال که قانونِ راجع به رشد متعاملین را باید منسوخ دانست، باید دید راهکار چیست؟ قطعاً التزام به اینکه همۀ تصرفات مالیِ شهروندان نافذ نباشد، مگر آنکه قبل از آن به دادگاه مراجعه و حکم احراز رشد خویش را بگیرند، منطقی نیست و مخالفت با آن نیز یا باید همچون رویکرد رویۀ قضایی در سایۀ تمسک به قانون منسوخ راجع به رشد متعاملین باشد یا توجیه دیگری برای آن اندیشید. به نظر می‌رسد مناسب‌ترین شیوۀ تدقیق در دیدگاه‌های فقهی ناظر بر مسئله است. ازنظر فقهی فرد در دوران کودکی محجور است و پس از اینکه بالغ شد، باید رشد او احراز شود تا حجر شخص برطرف شود.

در این زمینه به چند نکتۀ مهم باید توجه کرد: الف. مرجع احراز رشد اولیه، اولیای فرد هستند؛ زیرا اولاً نصوص وارده چنین ظهوری را دارد و ثانیاً در غیر این صورت افراد بعد از بلوغ باید به حاکم مراجعه کنند تا از آن‌ها رفع حجر شود، امری که پذیرفتنی نیست (علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۲۱٦/۱٤). در این راستا مادۀ ۱۲۱۰ قانون مدنی مصوب ۱۳۷۰ و رأی وحدت رویه که امارۀ رشد را نپذیرفته و بر ضرورت اثبات آن تأکید کرده‌اند، هیچ‌کدام بر موضوعیت‌داشتن حکم قضایی برای اثبات رشد دلالتی ندارند؛ لذا چنانچه والدین اطفال بعد از بلوغ بر رشد آن‌ها نظر دهند، اشتراط آن به صدور حکم دادگاه وجاهتی ندارد. حتی اگر کسی

چنین استنباطی را با ظاهر مقررات سازگار نبیند، این نکته را نمی‌توان نفی کرد که اطلاق قانون چنین اقتضایی را دارد و در صورت تشکیک و مجمل‌دانستن تعابیر قانونی، راهکارِ اصل ١٦٧ قانون اساسی در دسترس است که در چهارچوب آن می‌توان به فتوای امام خمینی که در اصلاحات قانون مدنی و نیز در راستای صدور رأی وحدت رویهٔ سال ١٣٦٤ ملحوظ بوده است نیز استناد کرد که به نظر ایشان رشد و حجرِ متصل به دوران کودکی مستلزم حکم قضایی نیست (خمینی، تعالیق علی وسیلة النجاة، ٤٨٦). ب. همان‌طور که برخی از فقها به‌درستی بیان داشته‌اند اگر مدتی از بلوغ بگذرد باید فرض بر رشیدبودن افراد شود، مگر خلاف آن ثابت شود (خوانساری، ٣٦٨/٣)؛ زیرا سفه به‌معنای نقصان عقلی است که یک عیب محسوب می‌شود، درحالی‌که اقتضای اصل در اعیان خارجی صحت و عدم عیب است (حسینی مراغی، ٧٣٧/٢) و سیرهٔ مردم و فقها در اعصار مختلف، بر معاملهٔ با افرادی که وضعیت رشد آن‌ها مشخص نیست، همانند معاملهٔ با افراد رشید است تا زمانی که خلاف آن ثابت شود (مغنیه، ٩٧/٥). در حقیقت محل اصلی اختلافات فقهی دربارهٔ ضرورت حکم قضایی برای رشد و سفه ناظر بر رشد اولیه و سفاهت متصل به دوران کودکی نیست، بلکه سفاهتی است که بعداً ممکن است بر افراد رشید عارض شده و مجدداً زایل شود؛ چراکه در غیر این صورت حتی قائلان به ضرورت حکم قضایی، ملتزم به این نتیجهٔ عسروحرج‌آمیز نیستند که هیچ‌کسی حق تصرف مالی ندارد، مگر قبلاً حاکم با احراز رشد به او اجازهٔ تصرفات مالی را بدهد! (طباطبایی، ١٠٢؛ کاشف الغطاء، علی‌بن‌محمدرضا، النور الساطع، ٥٠٢/١).

نتیجهٔ بحث کنونی آن شد که مجرد بلوغ، سبب نفوذ تصرفات مالی اشخاص نیست و رشد ایشان باید احراز شود بدون آنکه حکم قضایی در این زمینه موضوعیتی داشته باشد. با احراز رشد افراد هرچند از سوی اولیای آن‌ها یا گذشت مدتی از بلوغ ایشان که دست به مداخلات مالی بزنند، اصل رشیدبودن ایشان ملاک است و مدعی سفه باید خلاف آن را ثابت کند.

چنانچه راجع به افراد رشید ادعا شود بعد از رشد مبتلای به سفه شده یا دگرباره بعد از سفه متجدد رشد خود را بازیافته‌اند، برخی از فقها به استناد اینکه علت حجر سفه است و لذا با تحقق آن، شخص از تصرفات مالی ممنوع می‌شود و با زوال آن محجوریت وی پایان می‌یابد، مدخلیتی برای حکم قضایی در این زمینه قائل نیستند، به‌ویژه که از خطابات قرآن کریم نیز چنین شرطی قابل اصطیاد نیست و حتی بر آن ادعای اجماع نیز شده است (طوسی، المبسوط، ٢٨٦/٢؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ٢١٦/١٤؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ١٥٩/٤؛ صاحب‌جواهر، ٩٧/٢٦تا٩٤). در مقابل، بعضی حکم حاکم را شرط ثبوت رشد و سفه می‌دانند؛ چراکه اقتضای اصل، تسلیط و صحت تصرفات مالی است، افزون بر آنکه مورد بحث از موضوعات اجتهادی اختلافی است که برای رسیدگی به آن باید به حاکم شرع مراجعه کرد (ابن‌حمزه، ٢٣٥؛ ابن‌سعید، ٣٥٩؛ محقق حلی، ٨٧/٢). در این میان، اقلیتِ قائل به تفصیل معتقدند حجر سفیه مستلزم حکم قضایی نیست،

ولی رفع آن منوط به صدور حکم است (شهید اول، ۱۳۳؛ شیخ بهایی، ۵۲۱).

### ۲. ۲. بررسی موضوع از منظر قانون مجازات اسلامی

قانون مجازات اسلامی در مادهٔ ۱۷۰ مقرر می‌دارد: «اقرار سفیهی که حکم حجر او صادر شده است»، معتبر نیست. مقررهٔ مزبور حاکی از آن است که مقنن، اصل را بر اعتبار اقرار مالی افراد دانسته است و چون این اعتبار ملازمه با رشد دارد، لذا اصل بر رشیدبودن است، مگر حجر فرد به‌سبب سفه مورد حکم واقع شود که اطلاق ماده اعم از سفه متصل به کودکی و غیر آن است. ازآنجاکه اقرار مالی خصوصیتی ندارد، طبعاً ضابطهٔ موضوع ماده قابل تعمیم به سایر تصرفات مالی نیز است و به‌طور تلویحی مادهٔ مزبور خط پایانی بر استنباطات پیشین مبنی بر اصل عدم نفوذ تصرفات مالی تا زمانی که حکم بر رشد اخذ نشده است، می‌باشد. گفتنی است به‌رغم ظاهر عبارت ماده که شرط بی‌اعتباریِ اقرار را سبقِ صدور حکم حجر دانسته است، باید با درنظرگرفتن مواد ۷۰ و ۷۱ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ که برای حکم حجر جنبهٔ اعلامی قائل شده‌اند، چنین نتیجه بگیریم که منظور مقنن از عدم اعتبار اقرار شخص سفیه که حکم حجر او صادر شده است، آن است که بی‌اعتباریِ اقرار، مشروط به آن است که راجع به مقرّ حکم حجر صادر شود، اعم از آنکه حکم مزبور مقدم بر اقرار صادر شده باشد یا پس از اقرار صادر شود، ولی در رأی بر حجر مقرّ به تاریخی مقدم بر زمان اقرار تصریح شده باشد. ازاین‌رو اگر فرد در دادگاه به امر مالی اقرار کند، ولی بعداً حکم حجر او صادر شود و در حکم بر اینکه علت حجر در تاریخی مقدم بر اقرار حادث شده است، تصریح شود، اقرار از اعتبار ساقط می‌شود و چنانچه بر اساس آن حکم قطعی نیز صادر شده باشد از موارد اعادهٔ دادرسی است.

## ۳. قلمروِ اعتبار اقرار سفیه

مادهٔ ۱۷۰ ق.م.ا با تفکیک دو موضوع امور کیفری و ضمان مالی ناشی از جرم، اقرار سفیه دربارهٔ موضوع نخست را نافذ و در خصوص موضوع دوم بی‌اعتبار می‌داند. در تبیین این مسئله می‌توان ضمانت اجراهایی که ممکن است درنهایت تعقیب دعوای عمومی و خصوصی علیه بزهکار مورد حکم قرار گیرد را در سه قسمت از هم تفکیک کرد. برخی ضمانت‌اجراها ناظر بر امور کیفری محض هستند، بدون آنکه اطلاق ضمان مالی بر آن‌ها شود؛ مانند حبس و شلاق. بعضی از ضمانت‌اجراها جنبهٔ مدنی دارند و مربوط به ضمان مالی ناشی از جرم هستند بدون آنکه صبغهٔ کیفری داشته باشند؛ نظیر جبران خسارات ناشی از اتلاف و تخریب اموال. در این میان ضمانت‌اجرای دیه نیز مطرح است که از یک‌سو مادهٔ ۱۴ ق.م.ا صراحتاً آن را مجازات تلقی کرده است و از سوی دیگر مادهٔ ۴۵۲ همین قانون تصریح کرده است که «احکام و آثار مسئولیت مدنی یا ضمان را دارد». درحقیقت رویکرد قانونگذار مجازات اسلامی در سال ۱۳۹۲ همان‌گونه که در مقدمهٔ توجیهی لایحه که از سوی دولت تقدیم مجلس شده بود نیز حاکی از اعتبار جنبهٔ دوگانه برای دیه است. در بخشی از این مقدمه آمده است «به‌منظور اعطای ماهیت جبران خسارت به دیه در کنار جنبهٔ کیفری آن، تلفیق و تنظیم

قواعد عمومی دیه و ارش و توضیح مسئولیت بیت‌المال در پرداخت دیه، در باب دیات موادی متناسب در این لایحه پیش‌بینی شده است.» موضع مزبور سبب شده است در اینکه آیا دیه مشمول فراز نخست ماده شده و درنتیجه اقرار سفیه نسبت به آن صحیح است یا تحت حکم بی‌اعتباری موضوع فراز دوم ماده قرار می‌گیرد، اختلاف‌نظر به وجود آید. برخی از حقوق‌دانان، اقرار سفیه را موجب ثبوت دیه نمی‌دانند (میرمحمدصادقی، ۴۵۱؛ مرادی، ۳۱۹) و در مقابل عده‌ای اظهار داشته‌اند «دیه در مورد این ماده، امر کیفری محسوب می‌شود و داخل در ضمان مالی ناشی از جرم نیست» (محبی و ریاضت، ۸۲۹). در مقام ارزیابی میان این نظریات باید خاستگاه فقهی آن‌ها را در نظر گرفت.

### ۳. ۱. حکم اقرار سفیه راجع به دیه

فقهای امامیه اقرار سفیه به جنایاتی که سبب ثبوت دیه برعهدهٔ وی می‌شوند را نپذیرفته‌اند (شهید اول، ۲۷۰)؛ زیرا او به چیزی اقرار کرده است که از تصرف در آن ممنوع است و با ترتیب اثردادن به چنین اقراری درحقیقت معنای حجر سفیه نادیده انگاشته می‌شود؛ چراکه با این اقرار، مقرٌله از وی مال می‌گیرد. دربارهٔ این حکم تفاوتی نمی‌کند که اقرار به جنایتی شده باشد که در زمان مقدم بر حجر و عروض سفه تحقق یافته باشد یا مؤخر بر آن (مغنیه، ۹۶/۵). بر این اساس دربارهٔ عدم اعتبار اقرار سفیه در ثبوت دیهٔ جنایات شبه‌عمد بحثی نیست، ولی در خصوص جنایات خطای محض اختلاف‌نظر وجود دارد. عده‌ای اقرار سفیه را تنها راجع به جنایت شبه‌عمد معتبر نمی‌دانند؛ چراکه دراین‌باره دیه نه برعهدهٔ عاقله، که در مال یا ذمهٔ مقرّ ثابت می‌شود، اما در خصوص جنایت خطای محض معتقدند اقرار معتبر است (کاشف الغطاء، محمدحسین، سفینة النجاة، ۷۸/۳). سایرین بر این اعتقادند که اقرار سفیه در جنایت خطای محض نیز پذیرفته نیست (مقدس اردبیلی، ۱۶۱/۱۴؛ مدنی کاشانی، ۱۲۰؛ نجفی مرعشی، ۶۷/۲). دیدگاه اخیر قابل دفاع است؛ زیرا اقرار به جنایت خطای محض موجب ثبوت دیه بر ذمهٔ مقرّ و نه عاقله می‌شود که سفه مانع از اعتبار آن است.

حاصل آنکه با لحاظ مبانی فقهی باید گفت دیه مانند سایر اموال از طریق اقرار سفیه ثابت نخواهد شد. ازاین‌رو می‌توان مادهٔ ۱۷۰ را این‌گونه تفسیر کرد که مقنن در ابتدا اقرار در مطلقِ امور کیفری را نافذ دانسته است، امور کیفری اعم از قصاص، دیه، حد و تعزیر است. اما در ادامه، اطلاق مزبور را تقیید و آن دسته از امور کیفری که جنبهٔ ضمان مالی دارند مانند دیه را از شمول حکم مستثنی کرده است. حتی با فرض ملتزم‌نبودن به چنین برداشتی درنهایت باید گفت باتوجه‌به ماهیت دوگانهٔ دیه در قانون مجازات اسلامی دو فراز ماده در این زمینه تعارض دارند که موافق اصل ۱۶۷ قانون اساسی مراجعهٔ به منابع و فتاوای فقهی متعین خواهد شد که نتیجهٔ چنین مراجعه‌ای همان‌گونه که اشاره شد عدم ثبوت دیه برعهدهٔ مقرِّ سفیه است.

در بحث کنونی فرض آن است قتل غیرعمدی واقع شده و کسی نیز با تمامی شرایط به آن اقرار کرده است ولی ازنظر حجر نمی‌توانیم او را به دیه محکوم کنیم. پس تکلیف حق مجنی‌علیه چگونه خواهد شد؟

نمی‌توان به‌سبب امتنان به سفیه که مقتضای ظهور ادلۀ نقلی ناظر بر حجر وی است، از حق مقرٌله چشم‌پوشی کرد. تا جایی که تتبع نویسنده نشان می‌دهد که فقها در اینجا حکم خاصی را بیان نکرده‌اند، ولی به نظر می‌رسد چاره‌ای جز التزام به مسئولیت بیت‌المال در پرداخت دیه نیست. موضعی که بسیاری از فقها دربارۀ اقرار سفیه به نسب مدنظر داشته‌اند. به‌نظر ایشان چون اصل نسب جنبۀ مالی ندارد، اقرار ازاین‌رو معتبر است، اما راجع به وجوب نفقۀ مقرٌبه اثری بر اقرار مترتب نخواهد شد. باوجود این تصریح کرده‌اند که باید آن را از بیت‌المال پرداخت؛ چراکه فلسفۀ وجودیِ بیت‌المال، رعایت مصالح مسلمانان است و مورد مزبور نیز شامل آن خواهد شد (طوسی، المبسوط، ۲۸۷/۲؛ علامه حلی، تحریر الأحکام، ۵۳۹/۲؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۱۵۳/۴؛ محقق کرکی، ۲۰۱/۵). اتفاقاً در خصوص دیه، به نظر شناسایی مسئولیتِ پرداخت دیه برای بیت‌المال با چالش کمتری همراه است. در این زمینه می‌توان از قاعدۀ هدررنرفتن خون مسلمان نیز برای تقویت حکم بهره گرفت؛ زیرا از یک‌سو با احراز ایراد آسیب جسمی به قربانی بی‌گناه و از سوی دیگر منع شرعی از اخذ دیه از متهم سفیهی که جز اقرار وی دلیل دیگری در دسترس نیست، هیچ راهی جز ضمان بیت‌المال باقی نمی‌ماند. در تأیید این مبنا می‌توان به عموم مستندات نقلی قاعدۀ هدررنرفتن خون مسلمان توجه کرد که شمول آن‌ها اعم از حالتی است که قاتل شناسایی نشده یا به‌رغم شناساییِ قاتل، امکان اخذ مال از وی وجود ندارد. لذا دربارۀ اقرار سفیه چه حسب اقرار، وی را قاتل بدانیم و سفه او مانع اخذ دیه از وی شود و چه اقرار را از اساس باطل دانسته و او را اساساً قاتل ندانیم، در هر دو صورت در استنادپذیری قاعده اشکالی وجود نخواهد داشت؛ ازاین‌رو لازم است قانونگذار در این خصوص تدبیری بیاندیشد که در غیر این صورت باتوجه‌به خلاف اصل‌بودن ضمان بیت‌المال بعید است دادگاه‌ها در چنین مواردی حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال دهند.

در هر صورت منظور از عدم اعتبار اقرار سفیه در چنین مواردی، راجع به ثبوت دیه است و نه اصل ارتکاب جنایت، چه به‌عنوان نمونه اگر سفیه به جنایت شبه‌عمدِ مستوجب دیه و تعزیر اقرار کرده باشد، ازنظر دیه نمی‌توان وی را محکوم کرد، اما حکم به تعزیر غیرمالی در این زمینه با مانعی روبه‌رو نیست. ازاین‌رو کلیت این بیانِ برخی از حقوق‌دانان مبنی بر اینکه دربارۀ جنایات غیرعمد، اقرار سفیه نافذ نیست (مرادی، ۳۱۹) قابل مناقشه است؛ زیرا اقرار ازنظر دیه اعتباری ندارد والا می‌توان حکم به مجازات را بر پایۀ آن استوار کرد. فقها نیز تجزیۀ اقرارِ متشکل از دو جنبۀ مالی و غیرمالی از سوی سفیه را پذیرفته‌اند (مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، سؤال ۶۵۸۷). ایشان در خصوص اقرار به سرقتِ موجب حد با تجزیۀ در آثارِ آن، حد را ثابت‌شده می‌دانند ولی حکم اعادۀ مال را منتفی دانسته‌اند (شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۷۷/۹؛ خمینی، تحریر الوسیلة، ۵۲/۲؛ فاضل لنکرانی، ۴۵۵). در دکترین حقوقی ما نیز این امر پذیرفته شده است؛ چراکه حقوق‌دانان تصدیق کرده‌اند اگر سفیه به ازدواج اقرار کند، اقرار او راجع به رابطۀ زوجیت مؤثر است، ولی

ازنظر مهریه قدرت اثباتی ندارد (شمس، ۱۸۵).

### ۳. ۲. حکم اقرار سفیه راجع به ضمانت اجراهای کیفری

باتوجه‌به مفاد مادهٔ ۱۷۰ دربارهٔ عدم اعتبار اقرار سفیه، در ضمان مالی محض تردیدی نیست، ولی در خصوص امور کیفریِ محض، قانونگذار به‌تبعیت از قول مورد اتفاق‌نظر فقها (علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۲۳۰/۱۴) سفاهت را مانع از نفوذ اقرار ندانسته است. باوجود این، دو مسئله در این زمینه چالش‌برانگیز است.

#### ۳. ۲. ۱. حکم اقرار سفیه راجع به مجازات مالی

مسئلهٔ نخست، در خصوص اقرار سفیه به جرایمی است که ضمانت‌اجراهای کیفریِ مالی مانند جزای نقدی و مصادره را به دنبال دارد. حقیقت مطلب آن است ازنظر فقهی همان ملاکی که مانع از اثرگذاریِ چنین اقراری برای ثبوت دیه و ضمان مالی می‌شد، در مجازات‌های مالی نیز جریان دارد؛ زیرا در اینجا نیز پذیرش اقرار جز به‌معنای بی‌تفاوتی در خصوص حجر مقرّ و درنتیجه انتزاع مال از مالکیت وی به‌سبب ترتب اثر حقوقی بر عمل او نخواهد بود. اتفاقاً می‌توان در اینجا از قیاس اولویت نیز بهره برد؛ چراکه باتوجه‌به آنکه در اهتمام شرع مقدس و به‌تبع آن حقوق کیفریِ ما دربارهٔ تقدم حقوق‌الناس بر حقوق‌الله و حقوق عمومی تردیدی وجود ندارد، ازاین‌رو جایی که حجر سفیه حتی اجازهٔ اخذ مالی که به‌سبب اقرار متعلق حق خصوصیِ دیگری است اعم از خسارات یا دیات را نمی‌دهد، به‌طریق اولیٰ نباید اخذ مال از سفیه در جایی که صبغهٔ حق‌الناس ندارد و جنبهٔ عمومی دارد تجویز شود، چراکه فقها همان‌گونه که اشاره شد حتی در سرقتِ موجب حد، دو مرتبه اقرار سفیه را موجب الزام وی به اعادهٔ مال ندانسته و تنها کیفر غیرمالی را اجازه داده‌اند. دراین‌باره استفتایی به این شرح از برخی از فقهای معاصر به عمل آمده است که «آیا اقرار سفیه نسبت به جرایمی که دارای مجازات جزای نقدی است، نافذ است؟» در پاسخ به این سؤال حضرات بهجت، مکارم شیرازی و سبحانی بر نافذنبودن چنین اقراری فتوا داده‌اند (مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، سؤال ۶۸۲۱). آیت‌اللّه موسوی اردبیلی نیز در پاسخ به همین مسئله بیان داشته‌اند: «اگر اقرار به جرم، اثر مالی داشته باشد، اقرار سفیه نسبت به آن نافذ نیست، اما درمورد دیگر آثار نافذ است» (۱۲۱/۱).

تتبع نگارنده نشان می‌دهد هیچ فقیهی بر جواز اجرای مجازات مالی به‌واسطهٔ اقرار سفیه فتوا نداده است؛ بلکه از تعابیر فقها کاملاً مشخص است که اقرار سفیه در عرصهٔ کیفری تا زمانی درخور ترتیب اثر است که جنبهٔ مالی نداشته باشد. به‌طور نمونه علامه حلی در تذکرة الفقهاء در بحث از احکام سفیه ضمن بیان کلی مبنی بر بی‌اعتباریِ اقرار سفیه در مال، اعم از عین یا دین، با این استدلال که پذیرش چنین اقراری معنای حجر را لغو کرده است، چراکه با اقرار او زمینهٔ اخذ مال وی توسط مقرّله فراهم می‌شود و درحقیقت وی به چیزی که از تصرف در آن ممنوع بوده است، اقرار کرده است (۲۳۲/۱۴)، به‌طور خاص متعرض حکم اقرار در قلمروِ کیفری شده و می‌نویسد: «لو أقر السفیه بما یوجب قصاصاً أو حداً أو تعزیراً کالزنا، و السرقه و الشرب

و القذف و الشتم و القتل العمد و قطع الجارحه، قبل منه، لأنه مکلف عاقل و یحکم علیه به فی الحال، و لانعلم فیه خلافاً بین أهل العلم، لأنه لاتعلق لهذا الاقرار بالمال حتی یتأثر بالحجر.» (همان، ۲۳۰/۱۴)، ایشان در ادامه در خصوص اقرار به سرقت بر نفوذ آن در خصوص حد و نه ضمان مالی، تصریح می‌کند. چنین رویکردهایی کاملاً مشخص می‌کند که اقرار سفیه به یک جرم تعزیری نمی‌تواند به حاکم اختیار دهد که اموال او را به‌عنوان مجازات اخذ کند، زیرا همین که بنا بر ترتّب آثار مالی بر اقرار سفیه باشد، حجر مانعیت در تأثیرگذاری ایجاد می‌کند، چه این آثار صبغهٔ مدنی داشته باشند و چه دارای جنبه کیفری باشند. باوجود این نمی‌توان این حقیقت را نفی کرد که مفاد مادهٔ ۱۷۰ ق.م.ا. حاکی از اعتبار اقرار سفیه دربارهٔ مجازات‌های مالی است، لکن چون ازیک‌سو مطابق اصل چهارم قانون اساسی همهٔ مقررات موضوعه باید بر اساس موازین اسلامی باشد و دأب قانونگذار نیز بر آن است که قانون مخالف احکام فقهی وضع نکند و از سوی دیگر در خصوص مسئلهٔ حاضر، اقتضای مستندات فقهی مغایر نتیجهٔ مأخوذ از اطلاق قانون است. بنابراین احتیاط اقتضا می‌کند دادگاه‌ها در جرایمی که دلیل اثباتی آن بر اقرار سفیه مبتنی است، چنانچه مجازات اصلی جرم شامل کیفر مالی و غیرمالی به‌شکل تخییر است، از صدور حکم به مجازات مالی اجتناب کنند و در مواردی که مجازات مالی جنبهٔ الزامی دارد، با تشکیک در اطلاق امور کیفری و مجمل‌انگاریِ آن به اصل ۱۶۷ قانون اساسی مراجعه کرده و مجازات مالی را در اثر اقرار سفیه قابل حکم ندانند. اما چون فرض آن است که در این موارد رفتار موضوعِ اتهام به هر صورت در قانون جرم‌انگاری شده است، ولی مجازاتِ اجراشدنی برای آن مشخص نشده است، تمسک به راهکار مطرح در مادهٔ ۶۹ ق.م.ا. ازنظر حکم به مجازات جایگزین می‌تواند توجیه یابد. باید اذعان کرد که چنین تفسیری باتوجه‌به ظهور و وضوح عبارات مادهٔ ۱۷۱ به‌نوعی اجتهاد در مقابل نص است؛ لکن چاره‌ای جز این تفسیر برای فائق‌آمدن بر ایراد شرعی مذکور نیست.

### ۳. ۲. ۲. حکم اقرار سفیه راجع به جرایم مالی

مسئلهٔ دوم ناظر بر اقرار سفیه به جرایمی است که موضوع آن‌ها مالی است. برخی معتقدند اقرار سفیه در امور کیفری‌ای که با امرمالی عجین شده و در واقع یکی از ارکان احراز بزه، بحث اموال ناشی از موضوع جرم است مانند اختلاس، نافذ نیست؛ چون از مادهٔ ۱۲۰۸ قانون مدنی برداشت می‌شود که سفیه ارزش واقعی مال را نمی‌داند، لذا زمانی که مقوّم امر جزایی، امر مالی باشد؛ چون سفیه اطلاع از ارزش اموال ندارد باید گفت: مادهٔ ۱۷۰ منصرف از این موارد است (عابدی، ٤٢٠تا٤١٩). تحلیل مزبور درخور تأمل است؛ زیرا اثر حجر سفیه صرفاً ممنوعیت از تصرفات مستقل مالی است، به‌طوری‌که در صورت اقدام نافذ نخواهد بود. بنابراین در جایی که سفیه مرتکب جرم علیه اموال و مالکیت یا در تعبیر اعم جرم مالی شود و بر انجام آن اقرار کند، پذیرش چنین اقراری و حکم به مجازات غیرمالی در این خصوص اشکالی ندارد؛ زیرا در اینجا اثر اقرار در تحمیل ضمانت اجرای مالی نمود نیافته است تا حجر وی آن را منع کند. اینکه گفته شود چون فرد

سفیه توانایی درک ارزش مال را ندارد، لذا اصل ثبوت جرم به چالش کشیده می‌شود نیز وجهی ندارد؛ چراکه اولاً تحقق رکن روانی لازم برای شکل‌گیری جرم در سفیه یا اعتبار اهلیت جزایی در وی برخلاف افرادی مانند دیوانگان با اختلالی روبه‌رو نیست، چون سفیه با ادراک و اراده، قصد ارتکاب در خصوص حق مالی‌ای که می‌دانسته متعلق به دیگری است را کرده است و اصولاً واجد انگیزهٔ مالی هم بوده که چنین عملی را مرتکب شده است، هرچند بعد از تحصیل مال آن را به‌صورت معقولی مصرف نکند که امر اخیر نافی مسئولیت کیفری در وی نخواهد بود؛ ثانیاً توجه‌نکردن به ارزش مالی موضوع جرم هم نمی‌تواند برای وی دفاعی را شکل دهد و در این زمینه می‌توان از مسئلهٔ سرقت حدی اخذ ملاک کرد؛ همان‌طور که بسیاری از فقها بیان داشته‌اند حتی اگر سارق به تصور کم‌ارزش‌بودن مال و اینکه از نصاب کم‌تر است، آن را برباید، بعد کاشف به عمل آید که ارزش مال به‌اندازهٔ نصاب بوده است، عذر مزبور نمی‌تواند حد را از او ساقط کند (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۵۵۶/۳؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۳۲/۹؛ فاضل هندی، ۵۷۹/۱۰؛ صاحب‌جواهر، ۴۹۹/۴۱؛ خمینی، تحریرالوسیلة، ۴۸۵/۲).

## ۴. اثر اقرار سفیه

نکتهٔ دیگری که دربارهٔ مادهٔ ۱۷۰ ق.م.ا. باید بحث کرد، آن است که مقنن در فراز نخست ماده به نفوذ اقرار شخص سفیه در امور کیفری و در فراز دوم به بی‌اعتباریِ اقرار در ضمان مالی ناشی از جرم حکم کرده است. این نوع بیان ممکن است این شبهه را القا کند که منظور قانونگذار از بی‌اعتباری، عدم نفوذ و نه بطلان اقرار است. در تبیین اینکه در برداشت مزبور تنفیذ به چه کیفیتی صورت می‌گیرد، چند فرض قابل تقدیر است:

نخستین فرض آن است که از منظر مقنن اقرار سفیه با اجازه و امضای ولیّ نافذ خواهد شد و برای تأیید این برداشت چه‌بسا مادهٔ ۱۲۱۴ قانون مدنی استشهاد شود. موضعی که در آثار برخی از حقوقدانان نیز دیده می‌شود که ناکاراییِ اقرار سفیه در امر مالی را محدود به‌صورتی کرده‌اند که ولیّ او آن را تأیید نکند (شمس، ۱۸۵). دیدگاه مزبور درخور دفاع نیست؛ زیرا سفیه مسلوب‌العباره نیست و صرفاً از تصرف مستقل در امور مالی ممنوع است که با انضمام اذن ولیّ، اعمالش نفوذ می‌یابد؛ لکن اولاً همان‌گونه که به‌درستی بیان‌شده امکان تنفیذ اعمال سفیه ویژهٔ امور انشایی است و در اِخبار رعایت نمی‌شود (کاتوزیان، اثبات و دلیل اثبات، ۲۰۸/۱)؛ ثانیاً چون نتیجهٔ تنفیذِ چنین اقراری اصولاً با شرط رعایت غبطه و مصلحت سفیه که در اِعمال ولایت بر او لازم است جمع شدنی نیست، لذا اقرار امضاشدنی نیست.

دومین فرض تنفیذ این است که منظور مقنن آن باشد که اقرار سفیه در دورهٔ حجر نافذ نباشد نه اینکه به‌طور کلی باطل باشد، لذا بعد از خروج از حجر می‌توان وی را مطابق اقرار پیشین بازخواست یا حتی آن را تصدیق و تنفیذ کرد. احتمال اخیر نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا ملاک حجر در سفیه همانند کودک و دیوانه است که در راستای حفظ منافع و جلوگیری از ضرر به آن‌ها پیش‌بینی شده است. ازاین‌رو اگر در آن حالت اقرار

کند، به‌دلیل محجوربودن، اقرار معتبر نیست و تنفیذ اقرار پس از رفع حجر خلاف فلسفهٔ پیش‌گفته است، در غیر این صورت نهاد حجر لغو می‌شود؛ چون در این صورت تنها اثر آن در تأخیر زمانی ایراد ضرر، پدیدار خواهد شد که پذیرفتنی نیست. به این دلیل دفع ضرر تنها با ابطال اقرار از اساس حاصل می‌شود (علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۲۳۳/۱٤؛ حسینی عاملی، ۱٤۸/۱٦). ازاین‌رو فرض وجود ذهنیت نفوذ اقرار پس از رفع حجر در قانونگذار باتوجه‌به سیاق عبارات مادهٔ ۱۷۰ منتفی است.

نتیجهٔ بررسی نشان می‌دهد منظور از بی‌اعتباری، همان بطلان اقرار است و مفاد مادهٔ ۱۲٦۳ قانون مدنی نیز مؤیدی بر این استنباط است. این نقد بر مقنن وارد می‌شود که قراردادن سفیه در عرض ورشکسته تحت شمول حکم واحد توجیه‌شدنی نیست؛ زیرا در نفوذ اقرار مفلس راجع به خود مقرّ تردیدی نیست و اختلاف آرا تنها ناظر بر آثاری است که چنین اقراری بر وضعیت طلبکاران دارد.

## نتیجه‌گیری

تتبع در منابع فقهی در راستای تحلیل مادهٔ ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی راجع به حکم اقرار سفیه در دعوای کیفری ما را به نتایجی چند رهنمون می‌سازد:

۱. رشد مالی در مسئولیت کیفری افراد و به‌تبع آن اقرار ایشان در این زمینه تأثیری ندارد و مادهٔ ۹۱ ق.م.ا. صرفاً مربوط به رشد عقلانی ازنظر توانایی ادراک ماهیت و آثار مترتب بر رفتار ارتکابی است که با امور مالی ارتباط ندارد.

۲. مجرد بلوغ، سبب تحقق رشد مالی در اشخاص نیست. با احراز رشد از طریقی هرچند از سوی اولیا یا گذشت مدتی از بلوغ، اصل رشد جاری می‌شود و مدعی سفه باید خلاف آن را از طریق اخذ حکم از دادگاه ثابت کند و مادام که حکم حجر صادر نشود، اقرار اشخاص هرچند در امور مالی نافذ است. برخلاف ظاهر مادهٔ ۱۷۰ حکم مزبور جنبهٔ اعلامی دارد و لذا اگر پس از اقرار حکم حجر صادر شود و عروض سفه را به تاریخی مقدم بر اقرار پیشین برگرداند، اقرار از اعتبار افتاده و چنانچه حکم قطعیت یافته باشد، درخور اعادهٔ دادرسی است.

۳. ظاهر مادهٔ ۱۷۱ مشعر بر اعتبار اقرار سفیه در امور کیفری است. دربارهٔ دیه، اقرار سفیه اثری ندارد؛ هرچند بر مقنن لازم بود در چنین مواردی بر مسئولیت بیت‌المال برای پرداخت دیه تصریح می‌کرد. در خصوص سایر ضمانت‌اجراهای کیفری نیز باید گفت رویکرد مقنن در معتبردانستن اقرار سفیه در مجازاتی که ماهیت مالی دارد، ازنظر فقهی درخور نقد است؛ چراکه ملاک حجر در چنین مواردی نیز مانع از نفوذ اقرار است.

۴. دربارهٔ اقرار سفیه راجع به ضمان مالیِ ناشی از جرم اعم از آنکه در قالب دین یا بر عین معینی تعلق گیرد، اقرار معتبر نیست و نه‌تنها توسط اولیای او تنفیذ نمی‌شود، حتی با زوال حجر نیز نفوذ نمی‌یابد.

## منابع


ابن‌حمزه، محمدبن‌علی، الوسیلة إلی نیل الفضیلة، چاپ‌اول، قم: منشورات مکتبة آیت‌اللّه المرعشی النجفی، ۱۴۰۸ق.

ابن‌زهره، حمزةبن‌علی، غنیه النزوع إلی علمی الاصول و الفروع، چاپ‌اول،قم: مؤسسهٔ امام صادق(ع)، ۱۴۱۷ق.

ابن‌سعید، یحیی‌بن‌احمد، الجامع للشرایع، چاپ‌اول، قم: مؤسسهٔ سیدالشهداء(ع) العلمیة، ۱۴۰۵ق.

ایروانی، علی، حاشیه المکاسب، چاپ‌اول، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.

حاجی ده‌آبادی،احمد، ادلهٔ اثبات کیفری در اسلام: مبانی و موارد تفکیک از ادله اثبات مدنی، چاپ‌اول، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی، ۱۳۹۸.

حسینی عاملی، محمدجوادبن‌محمد، مفتاح الکرامهٔ فی شرح قواعد العلامة، چاپ‌اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ق.

حسینی مراغی، عبدالفتاح‌بن‌علی، العناوین، چاپ‌اول، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.

خمینی، روح‌الله، تعالیق علی وسیلة النجاة، چاپ اول، قم: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۲ق.

__________، تحریرالوسیلة، چاپ‌اول، قم: دارالعلم، بی‌تا.

خوانساری، احمد، جامع المدارک، چاپ‌دوم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۵ق.

شمس، عبدالله، ادلهٔ اثبات دعوا، چاپ‌چهارم، تهران: دراک، ۱۳۸۸.

شهید اول، محمدبن‌مکی، اللمعة الدمشقیة فی فقه الامامیة، چاپ‌اول، بیروت: دار التراث و الدار الاسلامیة، ۱۴۱۰ق.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، چاپ‌اول، قم: داوری، ۱۴۱۰ق.

____________________، مسالک الافهام، چاپ‌اول، قم: مؤسسة المعارف، ۱۴۱۳ق.

شهیدی، مهدی، تشکیل قراردادها، چاپ‌هشتم، تهران: مجد، ۱۳۹۰.

شیخ بهایی، محمدبن‌حسین، جامع عباسی، چاپ‌اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۹ق.

شیروی، عبدالحسین، حقوق قراردادها، چاپ‌اول، تهران: سمت، ۱۳۹۶.

صاحب‌جواهر، محمدحسن‌بن‌باقر، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، چاپ‌هفتم، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.

صفایی، حسین؛ سید مرتضی قاسم‌زاده، حقوق مدنی: اشخاص و محجورین، چاپ‌شانزدهم، تهران: سمت، ۱۳۹۶.

صفایی، سیدحسین، قواعد عمومی قراردادها، چاپ‌بیست و پنجم، تهران: میزان، ۱۳۹۵.

طباطبایی، محمد، کتاب المناهل، چاپ‌اول، قم: آل‌البیت(ع)، بی‌تا.

طوسی، محمدبن‌حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، چاپ‌سوم، تهران: المکتبة المرتضویة لاحیاء الاثار الجعفریة، ۱۳۸۷ق.

____________، الاقتصاد الهادی إلی طریق الرشاد، چاپ‌اول، تهران: کتابخانهٔ جامع چهل‌ستون، ۱۳۷۵ق.

عابدی، احمدرضا، آیین دادرسی کیفری، چاپ‌اول، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوهٔ قضاییه، ۱۳۹۸.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف، تذکرة الفقهاء، چاپ‌اول، قم: آل البیت(ع)، ۱۴۱۴ق.

_______________، تحریر ألاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیة، چاپ‌اول، قم: مؤسسهٔ امام صادق(ع)، ۱۴۲۰ق.

_______________، قواعد ألاحکام، چاپ‌اول، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.

فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعة فی شرح تحریرالوسیلة: المضاربه و الحجر و الاقرار، چاپ‌اول، قم: مرکز فقه ائمه اطهار(ع)، ۱۴۲۵ق.

فاضل هندی، محمدبن‌حسن، کشف اللثام عن قواعد ألاحکام، چاپ‌اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.

قمی، ابوالقاسم، جامع الشتات، چاپ‌اول، تهران: کیهان، ۱۴۱۳ق.

کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی: قواعد عمومی قراردادها، چاپ‌چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۳.

___________، اثبات و دلیل اثبات، چاپ‌سوم، تهران: میزان، ۱۳۸۴.

کاشف‌الغطاء، علی‌بن‌محمدرضا، النور الساطع فی الفقه النافع، چاپ‌اول، نجف اشرف: الآداب، ۱۳۸۱ق.

کاشف‌الغطاء، محمدحسین، سفینة النجاة، چاپ‌اول، نجف: مؤسسهٔ کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ق.

محبی، جلیل و زینب ریاضت، شرح قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، چاپ‌اول، تهران: میزان، ۱۳۹۷.

محقق حلی، جعفربن‌حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، چاپ‌دوم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.

محقق کرکی، علی‌بن‌حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، چاپ‌دوم، قم: آل البیت(ع)، ۱۴۱۴ق.

مدنی کاشانی، رضا، کتاب القصاص للفقهاء و الخواص، چاپ‌دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.

مرادی، حسن، جرایم علیه اشخاص: جنایات، چاپ‌اول، تهران: میزان، ۱۳۹۶.

مرتضی زبیدی، محمدبن‌محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، چاپ‌اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.

مغنیه، محمدجواد، فقه الامام جعفر الصادق علیه السلام، چاپ‌دوم، قم: انصاریان، ۱۴۲۱ق.

مقدس اردبیلی، أحمدبن‌محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشادالأذهان، چاپ‌اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.

مقری، احمدبن‌محمد، المصباح المنیر، چاپ‌اول، قم: دارالرضی، بی‌تا.

موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، حقوق و دادرسی کیفری در آیینهٔ فقه، چاپ‌اول، قم: رادنگار، ۱۳۹۲.

مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، گنجینهٔ استفتائات قضایی، نسخه۲، بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۹۰.

میرمحمدصادقی، حسین، حقوق کیفری اختصاصی: جرایم علیه اشخاص، چاپ‌بیستم، تهران: میزان، ۱۳۹۴.

نجفی مرعشی، شهاب‌الدین، القصاص علی ضوء القرآن و السنة، چاپ‌اول، قم: انتشارات کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق.